

سرچشمه و منشأ

استعمال لفظ شراب و مدام در ادب تازی و پارسی

بر معنی مجازی عرفانی

سرچشمه این استعمال مجازی را باید اسلامی دانست.

در قرآن مجید آیاتی چون «الست بربکم قالوا بلی» و «علم آدم الاسماء کلها» آمده است که عارفان در بکار بردن لفظ شراب و باده بدانها نظر داشته‌اند و در مباحث پیشین از آنها یاد رفت و نیز در این مبحث به بیان و تطبیق عقائد عارفان پارسی و تازی درباره باده حقیقت خواهیم پرداخت. باید این نکته را در نظر داشت که در قرآن کریم آیاتی آمده است که در آنها از شراب و باده بهشتی یاد گردیده.

پروردگار توانا در حالیکه مسلمانان را از نوشیدن باده این جهانی که باعث فساد و تباهی است بر حذر میدارد و میفرماید «انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون»^{۲۰}

به مؤمنان و رستگاران نوید نوشیدن شراب طهور^{۲۱} را میدهد و میفرماید «الاعباد لله المخلصین، اولئک لهم رزق معلوم، فواکه و هم مکرمون، فی جنات النعیم، علی سرر متقابلین، یطاف علیهم بکاس من معین بیضاء لذة للشاربین، لافیها غول و لاهم عنها ینزفون»^{۲۲}

و بدکاران و کافران را هشدار میدهد که از شراب هیم و حمیم خواهند نوشید^{۲۳} و میفرماید «والذین کفروا لهم شراب من حمیم و عذاب الیم»^{۲۴}

عارفان درباره باده حقیقت و شراب طریقت چه میگویند؟

شیخ ابوالحسن بوردینی و عبدالغنی نابلسی را بردیوان ابن فارض شرحی

بلند مقدار است. ایشان در شرح قصیده خمربه آنجا که بتوصیف باده عرفانی میپردازند گویند که «صوفیه اسماء و صفات باده را ذکر کنند و قصدشان از باده و صفات آن معرفت و علم و دانش و شوق و محبتی باشد که خداوند به عارفان ارزانی دارد»^{۴۵}

ملاحسن فیض کاشانی در رساله گلزار قدس که بر مقدمه دیوانش مطبوع است و در کتاب مشواق، درباره باده عرفانی گوید: شراب عبارتست از ذوق و وجد و حال که از جلوه محبوب حقیقی در او ان غلبه محبت بر دل سالک عاشق وارد میشود و سالک رامست و بیخود میکند. چه استیلاي آن موجب هدم قواعد عقلی و نقض معاهد و همی است که مبدأ انتشاء کثرت رسمی و نسبت اعتباری میشود. و ساقی عبارتست از حقیقت باعتبار ظهور در هر مظهر که تجلی کرده باشد و ساقیان بزم عشق کنایه از سمع و بصر انسان باشد چه اکثر اسباب مستی از این دو راه میرسد و از تجلیات افعال به جام تعبیر کنند و از تجلیات اسماء و صفات به سبب و خم.^{۴۶}

پیش از این کاندرا جهان باغ و رزوانگور بود

از شراب لایزالی جان ما مخمور بود^{۴۷}

و تجلیات ذاتی را که موجب فنای فی الله و بقای بالله است بحر و قلزم، و آن ذوق و وجد را که از تجلی ذاتی ناشی شود که سالک را از لذت هستی پاکی دهد، و موجب فنای او گردد شراب ظهور نامند.

عارفان را عقیده آنست که همه عالم از غیب و شهادت مانند يك خمخانه است از شراب هستی و محبت حق جل و علا، و هر ذره ای از ذرات عالم بحسب قابلیت و استعدادی خاص که دارد پیمانه شراب محبت اوست و پیمانه همه از این شراب پر است.

همه عالم چو يك خمخانه اوست
 دل هر ذره‌ای پیمانۀ اوست
 خرد مست و ملايك مست و جان مست
 هوامست و زمین مست آسمان مست
 شده زو عقل کتل حیران و مدهوش
 فتاده نفس کتل را حلقه در گوش
 ملايك خورده صاف از کوزه پاک
 بجرعه ریخته دُردی براین خاک
 عناصر گشته زان يك جرعه سرخوش
 فتاده گه در آب و گه در آتش
 از اینجاست که اکثر افراد این نوع حیران و سرگشته بیابان عشق و طلبند
 و محبوب حقیقی را می‌جویند و مرشد و هادی می‌طلبند که ایشان را بوصول او
 راهنمایی کند و از خودی رها کند.
 یکی از بوی دردش عاقل آمد
 یکی از رنگ زردش ناقل آمد
 یکی از نیم جرعه گشته صادق
 یکی از يك صراحی گشته عاشق
 یکی دیگر فرو برده بیکبار
 خم و خمخانه و ساقی و خمار
 در شرح گلشن راز آمده است که^{۴۸} شراب بطور مطلق کنایت از سکر، و
 آن محبت و جذبه حق است در عشق، و ذوق و سکر را به شراب تشبیه کرده‌اند
 و بقول شاعر
 پر شد ز شراب پیش جام دل ما
 وز لوح وجود شست نام دل ما

شراب عبارت از ذوق و وجد و حالی است که از جلوه محبوب حقیقی
 ناگاه بردل سالک عاشق روی می‌نماید، و سالک را مست و بیخود می‌سازد^{۴۹}
 ریخت ساقی جرعه‌ها در کام دل
 هم نشد سیراب دُرد آشام دل
 هفت دریا را بیک دم درکشید
 میزند او نعره هل من مزید
 در حقیقت زانکه دل شد جام جسم
 مینماید اندر او هر بیش و کم
 ساقیا می‌ده که هشیارم کند
 مستی‌اش زین خواب بیدارم کند
 زان می‌ی کارد خمارش نیستی
 فارغ از هستی و پندارم کند
 زهی شربت شیرین که آب شراب طهور است که از کف ساقی باقی نوشد.
 وزهی لذت که از مشاهده جمال محبوب و آن باده دارد.
 از می عشقت عناصر سرخوشند از هوای روی تو در آتشند^{۵۰}
 و مقصود از شراب توحید، محو شدن در ذات و مبر آگشتن از تمام شواغل
 دنیاست.^{۵۱}

چون ز مستی می‌توان رستن ز هستی، لاجرم

عاشقان را می‌پرستی به زطاعت آمده

شیخ شهاب‌الدین سهروردی در قصیده حائیه عرفانی خود که از لطیف‌ترین
 و عالی‌ترین قصائد در این باب است چه‌نیکو فرماید:^{۵۲}

قم یاندیم الی المدام و هاتها	فی کأسها قد دارت الاقداح
من کرم اکرام بدن دیانه	لاخمرة قد داسها الفلاح
هی خمرة الحب القديم و منتهی	غرض النديم فنعم ذاك التراح

«ای ندیم بسوی باده برخیز و در جامش آنرا بیاور که قدحها بدور آمده است.

باده‌ای از رزبن بزرگی و نیکی درخم دیانت و دینداری، نه از باده‌ای که آنرا برزگر فشرده است و از آب انگور فراهم کرده.

آن باده عشق قدیم است و منتهای مقصود ندیم و آن باده چه نیکوست.»
در کتاب معارف که مجموعه مواعظ و سخنان سلطان العلماء بهاء الدین محمد بن حسن خطیبی بلخی، مشهور به بهاء ولد است چنین آمده^{۵۳} «آنک بهشت و دوزخ را بطبع خود راست می‌کند و خویشتن را می‌بیند عارف خویش است نه عارف الله، کار انبیاء عقلی نیست، شرابی است که روح پیمانه اوست و عقل دیوانه اوست.

زان می‌خوردم که روح پیمانه اوست

زان مست شدم که عقل دیوانه اوست

روزی بمن آمد آتشی در من زد

آن شمع که آفتاب پروانه اوست

سکر را در عرفان معنی چیست و مقام کدام است؟

عزالدین محمود بن علی کاشانی در کتاب مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه فرماید:^{۵۴} لفظ سکر در عرف صوفیان عبارتست از رفع تمیز میان احکام ظاهر و باطن بسبب اختطاف نور عقل در اشعه نور ذات.

صوفیان وجدی را که از ذات بود باعتبار تواتر و قوت غلبه، حال خوانند و باعتبار رفع تمیز، سکر.

ابوبکر واسطی از مشایخ قرن چهارم گوید: مقامات الواجدین أربعة الذهول ثم الحيرة ثم السكر ثم الصحو. کمن سمع بالبحر ثم دنامنه ثم دخل فيه ثم اخذته الامواج.

و همچنانکه تواجده مقدمه وجد است، تساکر مقدمه سکر است. و متساکر صادق واجدی بود که هنوز بمقام سکر نرسیده باشد. و مشتاق و متطلع آن بود که تصرف غلبه حال، بیک خطفه او را از دست تفرقه در رباید و غرق جمع گرداند. پس متساکر اهل وجد بود، و سکران اهل غلبه وجد، و صاحبی اهل وجود. و بعبارتی دیگر متساکر را اهل ذوق خوانند و سکران را اهل شرب و صاحبی را اهل ری.

ذائق واجدی بود، که نایره وجدش زود منطقی گردد، بر مثال کسی که از شراب مذقه بی بیش نچشد.

و شارب واجدی بود که امداد وجدش متواتر و متلاحق بود و قوت عقلش از غلبات آن مغلوب. بر مثال کسی که ادوار کاسات شرابش متعاقب باشد و سررشته تمیز از دست تصرفش مسلوب. و ریای واجدی بود که از غایت تمکن و قوت حال، از تواتر امداد وجد متغیر و متأثر نگردد و بر مثال شارب مدمن که طبیعت شراب جزو وجود او گشته بود چندانکه خورد مست نگردد و از حد تمیز بیرون نرود.

شربت الحب. كأساً بعد كأساً فما نفد الشراب ولا رويت

سهروردی در کتاب عوارف المعارف در جزو اصطلاحات اهل تصوف می گوید: ^{۵۵} ومنها الذوق والشراب والری. فالذوق ایمان، والشرب علم، والری حال فالذوق لاریاب البواده والشرب لاریاب الطوابع واللوامح واللوامع، والری لاریاب الاحوال. و در کتاب طبقات الصوفیه ^{۵۶} از قول حبشی بن داود از مشایخ بغداد منقول است. که «من أسکرته أنوار التوحید، حجیته عن عبارة التجريد، لأن السكران هو الذي ينطق بكل مکتوم» و این معنی را که مست باده عرفان گاه حقیقت پوشیده و مکتوم را آشکار گرداند و سرحق را فاش کند و خونس مباح گردد حافظ چه نیکو بیان فرموده: ^{۵۷}

گفت آن یار کزو گشت سردار بلند

جرمش این بود که اسرار هویدا میکرد

و شیخ اشراق در این باره فرماید^{۵۸}:

وارحمتا للعاشقین تکلفوا سترالمحبة والهوی فضاح
بالسّران باحواتباح دماؤهم وكذا دماء العاشقین تباح
و اذا هم کتموا تحدّث عنهم عندالوشاة المدمع السفاح

در خاتمه این مقاله لازم میدانم که بذکر اشعاری از شیخ شهاب‌الدین سهروردی پردازم که در آن ابیات به ذکر و وصف مجالس و محفای پرداخته که باده حقیقت در آن محفل بدور آمده و دل جمع را خورشید آن باده، درخشان و تابناک ساخته است.^{۵۹}

لأنوار نورالله فی القلب أنوار و للسرفی سّرالمحبّین أسرار
ولما حضرنا للسرور بمجالس وخفّ بنامن عالم الغیب أسرار
ودارت علينا للمعارف قهوة يطوف بها من جوهرالعقل خمّار
فلما شربناها بأفواه دنّها أضاءت لنا من هاشموس وأقمار
و کشفنا حتی رأیناه جهرة بأبصار صدق لاتواریه أستار
وخالقنا فی سکرنا عند محونا قدیم عایم دائم العفو جبّار
سجدنا سجوداً حین قال تمتعوا برؤیتنا انّی لكم جّار

در حقیقت شیخ اشراق در ابیات فوق از اتحاد عاشق و معشوق و مشاهده جلوه یار و محبوب سخن رانده است و عارفان از نوشیدن باده حقیقت، رسیدن بدین مقامات و فنای در ذات را میجویند.

اما همانگونه که ملاحسین کاشفی گوید،^{۶۰} عارفان از کلمه اتحاد نه معنی لغوی خواهند که آن در شریعت کفر است و در حقیقت بدتر از کفر. اتحاد، حالت استغراق عاشق است در حضرت معشوق به مثابه ای که غیر او در وجود بنظر شهود در نمی آید و این نهایت سرعشق است که «انامن أهوی ومن أهوی أنا»

وصاحب بن عباد چه نیکو سروده است: ۶۱

رقّ الزجاج ورقّت الخمر
فكانه خمر ولا قدح
از صفای می و لطافت جام
همه جام است و نیست گوئی می
بقول مولوی: ۶۲

باز آمد آب جان در جوی ما
میخرامد بخت و دامن میکشد
ای تن من وی رگ من پرز تو
سایه هائی کسو بود جویای نور
من چو خورشیدم درون نور غرق
ولی مقام مشاهده و آن شهود احاطه حق باشد بذاته بهر شئی «أولم یکف
بر بک آنه» علی کل شئی شهید» و چون سالک بدین مقام رسد پیوسته انوار غیبی و
آثار عینی مشاهده نماید، و این به نظری دست دهد که محض جان و دل باشد نه
عین آب و گل ۶۳.

مولوی بدین مقام اشارت کند آنجا که فرماید:

هر که را جان از هوسها گشت پاک
ای برادر تو نبینی قصر او
چشم دل از موی علت پاک کن
چون محمد پاک بد زان نار و دود
هر که را باشد بسینه فتح باب
حق پدید است از میان دیگران
جان نامحرم نبیند روی دوست
زود بیند قصر و ایوان سماک
زانکه در چشم دلت رستست مو
تا ببینی قصر فیض من لدن
هر کجا رو کرد وجه الله بود
او بهر ذره ببیند آفتاب
همچو ماه اندر میان اختران
جز همان جان کامل او از کوی اوست

- ۲۳- کلیات سعدی ص ۶۷۴- محمدعلی فروغی، چ جاویدان، علمی.
- ۲۴- دیوان حافظ، پژمان، چ علمی، ص ۱۴.
- ۲۵- دیوان حافظ، پژمان، چ علمی ص ۴۲.
- ۲۶- دیوان حافظ، پژمان، علمی، ص ۶۱.
- ۲۷- بنقل از شرح دیوان ابن فارض، نابلسی و بورینی ج ۲ ص ۱۴۵.
- ۲۸- این ابیات را به قره العین هم نسبت دهند.
- ۲۹- آیه ۳۱ از سوره بقره.
- ۳۰- آیه ۷۲ از سوره احزاب.
- ۳۱- کلیات سعدی، محمدعلی فروغی، ص ۵۸۱ چ جاویدان، علمی.
- ۳۲- دیوان حافظ، پژمان، ص ۸۲ «قرعه کار».
- ۳۳- دیوان حافظ، پژمان، علمی، ص ۶۵.
- ۳۴- لوامع جامی، ص ۳۱، ۳۲- انتشارات بنیاد مهر
- ۳۵- کلیات آثار پارسی حکیم عمر خیام- بتحقیق و اهتمام محمد عباسی ص ۲۲ چ کتابفروشی بارانی سال ۱۳۳۸.
- ۳۶- دیوان حاج ملاهادی سبزواری، متخلص به اسرار، تصحیح سید محمد رضادائی جواد، اصفهان، ص ۵۸، ۵۹.
- ۳۷- لوامع جامی، ص ۳۲- انتشارات مهر.
- ۳۸- حافظ، پژمان، ص، ۲۱۳.
- ۳۹- حافظ، پژمان، ص، ۲۹۹.
- ۴۰- نیمی از آیه ۸۹ از سوره مائده.
- ۴۱- به آیه ۲۰ و ۲۱ سوره الدهر مراجعه شود «وسقاهم ربهم شراباً طهوراً».
- ۴۲- آیات ۳۹ تا ۴۷ سوره الصافات
- ۴۳- به آیات ۵۴ و ۵۵ سوره واقع مراجعه شود.
- ۴۴- آیه ۴ از سوره یونس.
- ۴۵- شرح دیوان ابن فارض، ابوالحسن بورینی و نابلسی ج ۲ ص ۱۴۴.
- ۴۶- کلیات دیوان فیض کاشانی ص ۲۰ و ۲۱، از انتشارات کتابخانه شمس، تهران. چ اسلامیة.
- ۴۷- از شیخ فریدالدین عطار نیشابوری.
- ۴۸- شرح گلشن راز- لاهیجی، ص ۳۴ چ محمودی.
- ۴۹- شرح گلشن راز- لاهیجی، ص ۶۰۱ چ محمودی.

- ۵۰- « « « « « ۵۳۲.
- ۵۱- « « « « « ۶۱۳.
- ۵۲- در وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان، اثر قاضی ابن خلکان، به شرح حال و آثار شیخ اشراق مراجعه شود.
- ۵۳- کتاب معارف، اثر بهاء ولد، به تصحیح استاد مرحوم بدیع الزمان فروزانفر، از انتشارات وزارت فرهنگ سال ۱۳۳۲.
- ۵۴- مصباح الهدایه، به تصحیح و مقدمه و تعلیقات دانشمند معظم استاد جلال الدین همائی، کتابخانه سنائی، ج ۲ ص ۱۳۶.
- ۵۵- این مطلب را استاد جلال الدین همائی در حاشیه ص ۱۳۷ المعارف نقل فرموده اند.
- ۵۶- طبقات الصوفیه، شیخ الاسلام ابواسمعیل عبدالله هروی أنصاری، از روی نسخه استانبول و کلکته، ترتیب و نوشته عبدالحی حبیبی قندهاری، ص ۳۲۳.
- ۵۷- دیوان حافظ، پژمان، علمی، ص ۶۴.
- ۵۸- در کتاب وفيات الاعیان، ابن خلکان، به شرح حال سهروردی مراجعه شود.
- ۵۹- در کتاب وفيات الاعیان، ابن خلکان، به شرح حال سهروردی مراجعه شود.
- ۶۰- لب لباب مثنوی، ص ۴۰۵-۴۰۶.
- ۶۱- وفيات الاعیان، ابن خلکان - در شرح حال صاحب بن عباد نظر شود.
- ۶۲- لب لباب مثنوی، ص ۴۰۶-۴۰۷.
- ۶۳- لب لباب مثنوی، ص ۴۰۹-۴۱۰.